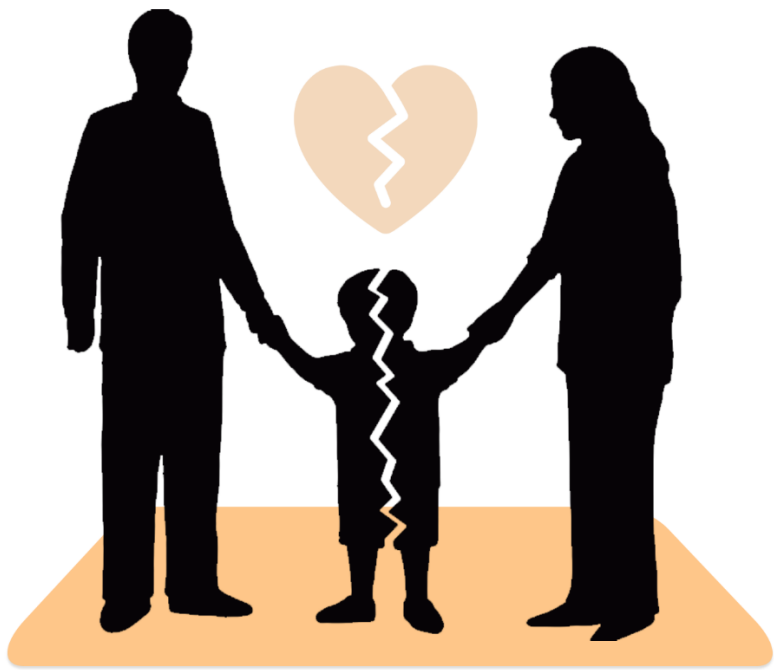


# طلاق در فرهنگ مدرن



سید احمد ساویز

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## طلاق در فرهنگ مدرن

سید احمد ساویز



## مقدمه

فرهنگ، در مختصرترین تعریف، به معنای مجموعه پاسخ‌هایی است که یک ملت به سوالات عقلانی انسان درباره چرایی زیستن (هدف، غایت، مبدا و مقصد، پس از مرگ و ...) و چگونگی زیستن (سبک زندگی، باید و نبایدها، ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، خوب و بد، اخلاقیات و...) دارد. اغلب فرهنگ‌ها به صورت طبیعی و در طول تاریخ شکل گرفته‌اند. تنها در

صدساله اخیر، و به خصوص با پیدایش رسانه های تصویری جمعی است که نسخه مصنوعی و ساختگی از فرهنگ، به نام فرهنگ مدرن سربرآورده است که در جوامع صنعتی غربی امروز نمود بیشتری دارد و سوار بر امواج رسانه، فرهنگ دیگر ملل را نیز متأثر ساخته است. فرهنگ مدرن، به سفارش بنگاه‌های بزرگ اقتصادی جهانی، برای جامعه‌ای طراحی شده که قرار است انسان‌های آن، نیروهای کار بی‌دردسر و مصرف‌کنندگان مطیعی باشند. سبک زندگی فرهنگ مدرن، همان است که به نام سبک زندگی مصرفی شناخته می‌شود. فرهنگ مدرن برخلاف بسیاری از فرهنگ‌های طبیعی، انسان‌ها را به فردگرایی؛ به معنای اولویت دادن ترقی فردی در مدارج اجتماعی از پیش تعریف شده در جامعه مدرن و شکار فرصت‌ها

تشویق می‌کند تا جایی که این هدف بر همه تعهدات انسانی به پدر و مادر، همسر و فرزندان نیز سایه می‌افکند و نگرش انسان به آنها نیز بر اساس منطق سرمایه‌داری، سود و زیان در فرصتهای ترقی تنظیم می‌گردد. علاوه بر این فرهنگ مدرن در خصوص حیات اخروی ساکت است و به حداکثر کردن لذت در زندگی دنیایی تاکید دارد. به همین علت، دگرخواهی و تعالی‌جویی در فرهنگ مدرن تقریباً غایب است.

## طلاق در فرهنگ مدرن

در فرهنگی که علایق دگرخواهانه یا تعالی‌گرایانه را برای اعضای خود به رسمیت نمی‌شناسد، طبیعتاً عشق و

شیفتگی‌ای که به صورت معمول باید نثار اعضای خانواده شود، می‌خشکد و به موازات اینکه بازار مصرف همواره بخش بیشتری از توجهات عاطفی ما را به خود مشغول و جذب می‌کند، «آن دیگری»، یعنی هر انسان دیگری که در اطراف ماست، روزبه‌روز کلی‌تر و کلی‌تر دیده می‌شود. به عنوان مثال یک مرد به جای آن که همسرش را به عنوان «سارا خانم» با همه خصوصیات منحصر به فردش و خاطرات عاطفی ویژه‌ای که با او دارد ببیند، او را به صورت کلی «زن» و برآورنده نیازهای مشخص خود می‌بیند، که البته برای تامین همان نیازها رقبای دیگری هم در جامعه سرمایه داری وجود دارد. وقتی همسر کلی‌تر دیده شود، قدرت اتصال عاطفی ما با او کاهش می‌یابد و ارتباطی شکننده به وجود می‌آید.

به عبارت دیگر، در رابطه زناشویی سالم و طبیعی که در گذشته برقرار می‌شد، بخش عظیمی از نیازهای مرد صرفاً در شخص همسرش تجلی پیدا می‌کرد، نه جای دیگر. نیاز او به نوازش، رابطه جنسی، زیبایی، مهربانی و حتی نیاز او به غذا و لباس‌های تمیز و اتوشده، همه در همسرش تجلی می‌یافت و این نیاز به صورت طبیعی و غریزی پایه‌ای برای اتصال معنوی آن دو نفر با خصوصیات منحصر به فردشان می‌شد.

در جامعه سرمایه داری مدرن بخش عظیمی از این نیازها توسط بازار جذب می‌شود و بازار این نیازها را به سوی خود می‌کشد. نیاز به غذا، پوشاک و حتی نیاز به عاطفه، زیبایی و رابطه جنسی به کالا تبدیل شده و فروخته می‌شوند. از این رو گویی نیاز شخص به همسرش به عنوان شخصی متمایز و

مشخص از سایرین، به عنوان «دیگری» ای متمایز و منحصر به فرد، و به عنوان شریک زندگی رنگ باخته و این «دیگری» به «دیگری پخش شده» و تعمیم یافته در سطح جامعه تبدیل می شود؛ یعنی امروز آن «دیگری» که همسر شخص بود و همه زندگی اش در عمل با او تعریف می شد، به لحاظ مادی و فراتر از آن به لحاظ معنوی، دیگر وجود ندارد و این نیازها در قسمت های مختلفی از بازار توزیع شده اند. گویا جایگاه همسر حالا به بخشی از جامعه تعمیم پیدا کرده و دیگر منحصر در وجود شخص او نیست. شخص در جامعه مدرن ناتوان می شود که افراد نزدیکی را که با آنها زندگی می کند از بازار پراکنده، تجربه بازار و عرضه تمیز دهد و خود آنها را با ویژگی های منحصر به فردشان بخواند و دوست بدارد.

این مسئله تعریف ازدواج را نیز تغییر داده است؛ در واقع ازدواج خود را از اهداف اجتماعی سنتی جدا کرده و به عنوان یک قمار شخصی بازتعریف شده که ممکن است منافی را تحت عنوان ارضای شخصی عاید شخص بکند یا نه. این ذهنیت بازارزده و اقتصادزده یا منفعت‌زده، معنای طلاق را نیز تغییر داده است. دیگر طلاق به عنوان شکست تلقی نمی‌شود و از منظر الگوهای فرهنگی جامعه بد دانسته و تقبیح نمی‌شود؛ حتی به چشم ناکامی نیز دیده نمی‌شود، بلکه طلاق مانند نتیجه شرط‌بندی‌ای دیده می‌شود که جواب نداده است. گویی جامعه مصرفی، ازدواج را از نو به عنوان محصولی مصرفی قالب‌ریزی کرده است؛ همچون محصول مصرفی پوشیدنی مانند لباس که ممکن است در اتاق پرو به قامت شخص درآید یا اندازه نباشد و اگر اندازه نباشد گزینه رها کردن یا طلاق حقی برای مصرف‌کننده است.

وقتی نگاه به ازدواج این‌گونه مصرفی باشد، طلاق مانند نارضایتی از خریدی است که انجام شده و برگرداندن آن به فروشنده نوعی حق مصرف‌کننده محسوب می‌شود.

برخلاف گذشته‌ها که طلاق توسط اخلاقیات اجتماع محدود می‌شد، در حال حاضر همیشه حق به مشتری و مصرف‌کننده زناشویی داده می‌شود. در چنین محیطی نیازی نیست که طلاق همراه با مراسم یا تدابیر تنبیهی اجتماعی باشد. گویی نیازی به سرزنش کردن طولانی خویشان یا جست‌وجو در عمق ذهنیات شخص برای جلوگیری از تکرار اشتباه‌ها و ارتقا و بهبود دادن مهارت‌های او نیست. دیگر سخنی از رشد معنوی و اصلاح خود و تغییر دادن به سمت بهتر شدن برای آنکه آن زندگی بتواند ادامه

بیابد نیست و همه آنچه برای انسان به لحاظ روانی رشد می‌آورد و او را از نظر قوای درونی و ذهنی و معنوی رشد می‌دهد، مطرح نیست.<sup>۱</sup>

گویا ازدواج نیز مانند خرید کالا است؛ انسان بودن طرف مقابل دیده نمی‌شود و ماندن و تلاش برای ساختن و رشد یکدیگر، که اساس رشد و فراروندگی متعالی در ازدواج توحیدی است، اساسا معنایی ندارد. درست مانند لباسی که اندازه نیست و باید عوض شود، به نظر افراد چنین می‌آید که به وقتش بازار به سود شخص می‌چرخد و گزینه دیگری سر راه قرار می‌دهد.

به این ترتیب است که در جامعه مدرن طلاق با همان الگوهای مصرفی سنجیده، و نوعی احترام نیز برای آن در نظر گرفته

---

1 .J. F. Schumaker, *The Age of Insanity*, Praeger, 2001, p.99.

می‌شود. در جامعه مدرن امروز، به طلاق نوعی احترام گذاشته می‌شود که افراد مبتلا به آن را از سرزنش اجتماعی یا عوامل دست‌وپاگیر اجتماعی معاف می‌کند. همه فرایند طلاق از آن خیال‌پردازی‌های ابتدایی تا رفتن به «خرید» شریک بعدی در حال تبدیل شدن به نوعی تفریح مصرفی و مصرف‌گرایانه است که افراد از طریق آن می‌خواهند خلأ و برهوتی بودن روابط انسانی را جبران کنند. به‌رغم اینکه طلاق زندگی را حتی در فرهنگ مدرن خالی می‌کند، گویی ازدواج دائم برای نسل جدید مصرف‌کنندگان روابط بین فردی، به نوعی از مُدافتادگی تبدیل شده است. به‌لحاظ تاریخی، فرزندان عاملی برای صرف‌نظر یا به تعویق انداختن گزینه طلاق بودند، اما به‌تازگی حرکتی در حوزه فرهنگ مدرن به‌وجود آمده که فرزندان را نیز به‌عنوان گزینه‌ای اختیاری در کنار ازدواج نگاه

می‌کند؛ همان‌طور که در کنار خرید، چیزی اضافه به شما می‌دهند. این می‌تواند در آینده نزدیک حتی طلاق را کاری آسان‌تر کند.

همه ما با آمار روزافزون طلاق آشناسیم. در بخشی از دنیای غرب بیش از پنجاه درصد ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شود. در آمریکا نزدیک به ده میلیون کودک در خانه تک‌والدی<sup>۲</sup> زندگی می‌کنند، که این آمار ده‌میلیونی نسبت به چهار دهه گذشته، رشدی شش‌برابری را نشان می‌دهد. آمار طلاق به صورت مداوم و ثابتی در تمام نقاط دنیای غرب و همه «کشورهای پیرو» که آمیخته به فرهنگ مدرن شده‌اند، روبه‌افزایش است و رشد آن متوقف نشده...؛ در واقع در دنیای

---

## 2. Single parent

غرب از همان ابتدای ازدواج این ذهنیت و انتظار در پس‌زمینه فکری افراد وجود دارد که زمانی خواهد آمد که این ارتباط دیگر ارزش ادامه دادن را برای شرکایش نخواهد داشت، شرکایی که در ازدواج‌های قراردادی کنار هم قرار گرفته‌اند. آن‌ها از ابتدا با این پیش‌فرض زندگی می‌کنند.<sup>۳</sup>

### عواقب طلاق مدرن برای کودکان

بررسی‌ها نشان می‌دهد نزدیک به یک‌سوم طلاق‌هایی که در حال حاضر رخ می‌دهند، از نوع «طلاق‌های بی‌تقصیر» هستند. طلاق‌هایی که در آن، یک یا هر دو طرف صرفاً این احساس را دارند که جای دیگری خوشبخت‌تر خواهند بود. به این شکل از طلاق، طلاق دوستانه یا بدون درگیری نیز گفته می‌شود. رشد

---

۳. همان

روزافزون چنین طلاق‌ی به‌ویژه برای کودکان بسیار دردسرساز است؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند که چرا این رابطه با شکست مواجه شده است. حل این معما برای بچه‌ها بسیار سخت است و آن‌ها علاوه بر همه مشکلاتی که به‌صورت طبیعی به‌سبب طلاق تجربه می‌کنند، با سردرگمی درخور توجهی نیز روبه‌رو می‌شوند. این بچه‌ها نمی‌توانند متوجه شوند که چرا والدین به‌ظاهر خوشبخت آن‌ها طلاق را انتخاب می‌کنند و در غیاب هر توضیح یا علت معقولی، بسیاری از این کودکان به خودملامتی و خودسرزنی روی می‌آورند؛ یعنی به‌رغم اینکه پدر و مادر به فرزندان این اطمینان را می‌دهند که آن‌ها نقشی در این مسئله نداشته‌اند، آن‌ها خود را مقصر شکسته شدن این رابطه قلمداد می‌کنند. تحقیق‌ها نشان می‌دهد که

سازگاری پس از طلاق این کودکان بسیار نامطلوب‌تر، ضعیف‌تر و پرمشکل‌تر از کودکانی است که والدینشان با درگیری‌های آشکار طلاق گرفته‌اند.

به‌طور کلی و خلاصه باید گفت که طلاق و فرهنگ طلاق با رویکرد جدید جامعهٔ مدرن در تسهیل و تکریم آن، نمی‌تواند امر سالمی باشد. مهم‌ترین دلیل، چالش‌های شدیدی است که طلاق برای سلامت روان فرزندان به‌وجود می‌آورد.

بخش مهمی از تحقیق‌ها بر آثار بالقوهٔ مخرب طلاق بر کودکان و فرزندان خانواده‌ها متمرکز شده است. بعضی از ساختارهای حضانتی پس‌اطلاق برای کودکان سخت‌تر از برخی دیگر است؛ مثلاً مشخص شده دخترانی که تحت حضانت پدر قرار می‌گیرند نسبت به پسرانی که تحت حضانت مادر قرار می‌گیرند، به‌صورت

ویژه‌ای مشکل‌ها، نقایص و کمبودهای بیشتری از نظر عملکردهای سازگار با اجتماع، کنترل تکانه، مدیریت خشم و خودپنداره دارند. گاه منابع حمایتی بیرون از خانه نیز برای این کودکان به شکلی مشابه سایر کودکان در دسترس نیست و این به مشکل‌های کودک افزوده می‌شود؛ برای مثال ممکن است کودکان دیگر با آنان ارتباط نگیرند یا برخی رفتارهای ویژه آنان را درک نکنند.

### بچه‌ها و محرومیت مدرن

ازدواج به‌عنوان نهادی اجتماعی بخش مهمی از اعتبار اجتماعی خود را در جامعه مدرن از دست داده است؛ در مواردی حتی تا آنجا پیش رفته که به‌عنوان پیش‌شرط و لازمه فرزندپروری نیز

به حساب نمی‌آید. در حال حاضر در سراسر جامعه‌های مدرن، تعداد کودکانی که تنها با مادر به دنیا می‌آیند یا در واقع از زن و مردی به دنیا می‌آیند که ازدواج نکرده‌اند، تقریباً با تعداد بچه‌های طلاق برابر است. به عبارت دیگر، کودکانی که به عنوان کودکان طلاق، از خانواده‌های دووالدی خارج شده و به فرزندان خانواده‌های تک‌والدی تبدیل شده‌اند، از نظر تعداد تقریباً معادل با کودکانی شده‌اند که تولدشان در رابطه‌ای خارج از ازدواج رخ داده است. در آمریکا یک سوم کودکان بی‌پدر، فرزندان مادران ازدواج‌نکرده هستند و روند مشابهی در کشورهای غربی دیگر در حال وقوع است.

این روند عواقب پیچیده‌ای از نظر سلامت روان برای تعداد روزافزون کودکانی خواهد داشت که در محیط‌هایی غیر از

محیط‌های خانوادگی رشد می‌کنند. کودکانی که در خانواده‌های تک‌والدی بزرگ می‌شوند، بچه‌هایی هستند که دائم دست‌به‌دست می‌شوند و الگوهای تربیتی‌شان از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر همواره در حال تغییر است و ثبات ندارد؛ زیرا مراقب آن‌ها به‌دلیل اوضاع زندگی دائم تغییر می‌کند و زمانی با مادر یا با پدر و زمانی پدربزرگ یا مادربزرگ و همه جدا از هم و بدون هماهنگی با هم کار می‌کنند. این کودکان موفقیت تحصیلی کمتری دارند و احتمال بروز مشکل‌های عاطفی در آن‌ها بیشتر است.

امروز می‌بینیم که والدین سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی و عاطفی کم‌تر و کوچک‌تری بر فرزندان خود می‌کنند و سرمایه‌گذاری‌ای که باید از طریق صرف وقت و عشق‌ورزی و همچنین تأثیرگذاری عاطفی و اجتماعی بر فرزندان صورت گیرد، متأسفانه اغلب

انجام نمی‌شود. واضح است که این موضوع، تأثیری منفی بر تصویر فرزندان از خودشان، مهارت‌های سازگاری، قدرت تطبیق و میزان آرامش ذهنی آنان خواهد داشت. این کودکان در این زمینه‌ها قدرت کمتری خواهند داشت و ما باید همه این‌ها را به‌عنوان حالت نوظهوری از محرومیت برای بچه‌ها بدانیم. همان‌طور که در جامعه غرب تصاویری از بچه‌های گرسنه آفریقایی به‌عنوان تصویری از محرومیت ترسیم و ارائه می‌شود، بچه‌های جامعه مدرن نیز به‌نوعی دچار فقر و محرومیت هستند، اما این محرومیت وقتی بر ما آشکار می‌شود که به نقش فرهنگ مدرن در نابسامانی خانواده‌ها توجه کنیم.

از همین نگارنده:

### کتاب خانواده در تندباد

در بهار ۱۴۰۴ از سوی

نشر معارف منتشر شد.



ارزیابی دفتر خانواده و ازدواج، هم اندیشی اساتید دانشگاه‌ها:

- ✓ خانواده در این اثر نه صرفاً در سطح روابط بین فردی، بلکه در بستر تحولات اجتماعی و تمدنی بررسی شده است که رویکردی عمیق و کم‌نظیر در حوزه مطالعات خانواده محسوب می‌شود...
- ✓ اثر به خوبی تاثیر رسانه‌ها، جریان فمینیسم، سرمایه داری مصرف‌گرا و فردگرایی را در آسیب رسانی به نهاد خانواده تحلیل می‌کند
- ✓ به جای کپی برداری از نظریات غربی، راهکارهایی متناسب با فرهنگ دینی و ایرانی ارائه می‌دهد.

✓ از اصطلاحات پیچیده پرهیز نموده و مخاطب عمومی را نیز همراه می سازد.

اطلاعات بیشتر و شیوه تهیه فوری کتاب در وبسایت دفتر انتشار آثار استاد ساويز [asaviz.ir](http://asaviz.ir)، بخش کتاب‌ها، صفحه کتاب خانواده در تندباد در دسترس است. امکانات ویژه‌ای برای دانشگاهیان در نظر گرفته شده است. همچنین برای سوالات یا تهیه فوری کتاب می‌توانید با ۰۹۱۲۴۵۹۰۴۱۰ مکالمه یا پیام ارسال فرمایید.

## یادداشت



# طلاق در فرهنگ مدرن



این اثر، بخشی است از مجموع آثار در سایت

**asaviz.ir**